

تفتازانی و بحث امامت در شرح مقاصد

احمد حیدرپور*

چکیده

نوشتار پیش رو، نگاهی کوتاه و گذرا به واکاوی شبهه‌های تفتازانی در کتاب شرح مقاصد در باره وجود نصوص جلی بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام و نشان دادن ناتوانی شبهه‌های او در انکار این نصوص است. مهم‌ترین این شبهه‌ها، عدم شهرت و تواتر این نصوص از سویی و عمل نکردن اصحاب به آنها از سوی دیگر است. چون یکی از پیش فرض‌های شبهه اخیر، اعتقاد به عدالت صحابه است، این مسئله نیز به صورت کوتاه بررسی شده است. البته در بیان منابع احادیث، بیشترین توجه به منابع اهل سنت بوده است.

کلیدواژه‌ها

تفتازانی، شرح مقاصد، امامت بلافصل، نصوص جلی، نصوص خفی، عدالت صحابه.

* دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم.

مقدمه

مسئله امامت و جانشینی پیامبر گرامی اسلام ﷺ از مهم ترین مسائل شریعت خاتم است که هر چند پیامبر اعظم ﷺ در تمام دوران رسالت خویش در مکان ها و زمان های مختلف آن را روشن کرده است، ولی افسوس که پس از رحلت حضرت، مسئله امامت با اختلاف روبه رو گشت. این اختلاف به گونه ای است که اگر تعصب و کینه ورزی کنار گذاشته شود و با دیده انصاف نظر شود، حقیقت آن آشکار است؛ زیرا اقتضای حکمت الهی این است که در هر زمان، شناخت دین و راهنمای الهی ممکن باشد. بنابراین با توجه به حکمت و لطف الهی می توان اطمینان داشت که راه تشخیص جانشین به حق پیامبر ﷺ باید باز باشد. البته روشن است که این حکمت و لطف عام الهی، مستلزم تشخیص حق از سوی همگان و یا پیروی حتمی تمام آنان که حق را تشخیص داده اند نیست.

البته به مسئله جانشینی پیامبر اکرم ﷺ بسیار پرداخته شده و شیعه با دلایل عقلی و نقلی قاطع، امامت امیرالمؤمنین را اثبات کرده و پاسخ های کامل و کافی به شبهه های مخالفان داده است. اما به جهت اهمیت کتاب شرح مقاصد و نویسنده آن در میان اهل سنت،^۱ بر آن شدیم تا نگاهی گذرا به پاره ای از شبهه های این کتاب داشته باشیم و منصفانه نبودن برخی از آنها و دشمنی گروهی از مخالفان را آشکار سازیم.

ناسزاگویی به خواجه طوسی

تفتازانی از متکلمان برجسته اهل سنت، بحث امامت کتاب شرح مقاصد را با توجه به سخنان خواجه نصیرالدین طوسی نگاشته است. او وقتی با سخنان استوار و مستدل محقق طوسی روبه رو می شود از این عالم وارسته و نامور بازشتی یاد می کند و می نویسد:

عجیب است که بعضی از متأخران فتنه‌انگیز که نه هیچ‌یک از محدثین را دیده‌اند و نه حدیثی را در امر دین روایت کرده‌اند، کتاب‌شان را از انتقاد به اصحاب نیک پُر کرده‌اند. برای اثبات صحت آنچه گفتم در کتاب تجرید محقق طوسی نظر کن که چگونه باطل را یاری رسانده و دروغ‌ها را تقریر کرده است.^۲

سخن تفتازانی در باره خواجه نصیر، تهمتی از روی خشم و تعصب است؛ زیرا جایگاه علمی، تخصص و چیره‌دستی وی در علوم گوناگون بر هیچ پژوهش‌گر منصفی پوشیده نیست؛ چنانکه حتی ابن‌شاکر (م ۷۶۴ق) و طاش کبری زاده از مخالفان شیعه امامیه، بزرگی شخصیت و جایگاه والای علمی و اخلاقی محقق طوسی را ستوده‌اند.^۳

تناقض‌گویی در سخنان تفتازانی

از دیگر نشانه‌های کینه‌ورزی و تعصب تفتازانی در شرح مقاصد آن است که او از سویی، در بیان عقیده خود و اشاعره چنین آورده است که پیامبر، ابوبکر را به جانشینی برگزیده است^۴ و در بیان دلایل امامت ابوبکر، حدیث زیر را به عنوان نص بر امامت او از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر».^۵

از سوی دیگر، در پاسخ این انتقاد که ابوبکر در شایستگی خود برای امامت شک کرده و گفته است: «وددت إنی سألت رسول الله عن هذا الامر فیمن هو و کنا لانا زعه أهله» می‌نویسد: «از این سخن فهمیده می‌شود که نصی از پیامبر ﷺ بر امامت وجود نداشته و امامت ابوبکر با بیعت صورت گرفته و او به دنبال کشف حقیقت بوده؛ به گونه‌ای که سعی کرده به آن بیعت اکتفا نکند و از نص خاص تبعیت کند».^۶ و در جای دیگر نیز تردید اصحاب در انتخاب امام در سقیفه بنی ساعده را، دلیلی بر عدم وجود نص بر امامت امیرالمؤمنین ﷺ می‌داند. در حالی که اگر تردید اصحاب، دلیل عدم وجود نص باشد، نص بر خلافت ابوبکر نیز نفی می‌شود.^۷

البته بیشتر اهل سنت بر این باورند که پیامبر کسی را به جانشینی خود برگزید و امر خلافت را به امت واگذار کرد تا بر اساس مصلحت خویش عمل کنند. از این رو، برای اثبات خلافت ابوبکر به بیعت اهل حل و عقد استدلال می‌کنند. تفتازانی نیز دیدگاه مشهور اهل سنت را چنین نقل کرده است:

نزد اکثر فرق، امامت با اختیار اهل حل و عقد ثابت می‌شود، اگر چه تعداد آنان اندک باشد؛ زیرا از طرفی بر امامت ابوبکر - بدون آن که نصی در کار باشد - اجماع وجود دارد و از طرفی، امامت او متوقف بر اتفاق همه اهل حل و عقد نشد.^۸ همچنین به این خاطر که صحابه بعد از پیامبر ﷺ و بعد از عثمان، مشغول بیعت شدند و کسی آنان را انکار نکرد.^۹

از دیگر تناقض‌گویی‌های تفتازانی آن است که او از سویی به خاطر اعتقاد به عدالت همه صحابه، باور به وجود نصوص روشن بر امامت امیرالمؤمنین ﷺ را ناسازگار با اختلاف اصحاب در مسئله جانشینی دانسته، معتقد است: «نمی‌توان گفت اصحاب، نص بر امامت را به خاطر اغراض دنیوی و فاسد ترک کرده‌اند؛ زیرا آنان منزّه‌اند از آن که از هوای نفس و شیطان تبعیت کنند و از راه راست گمراه شوند».^{۱۰}

از سوی دیگر، در همین بحث امامت، سخنانی دارد که نشانه عدم وجود حسن ظن به صحابه و عدم عدالت آنان است؛ چنانچه نوشته است:

ظاهر جنگ‌ها و مشاجراتی که بنابر نقل‌های تاریخی و نقل افراد موثق، بین صحابه رخ داد، دلالت بر آن دارد که بعضی از صحابه از راه حق منحرف شدند و به حد ظلم و فسق رسیدند و آنچه موجب آن شد کینه و عناد و حسد و طلب ملک و ریاست و میل به لذات و شهوات بود؛ زیرا نه همه صحابه معصوم بودند و نه هر کسی که پیامبر را درک کرد، خیر نامیده می‌شود. ولی علما به خاطر حسن ظن شان به اصحاب رسول خدا، این گونه موارد را

مناسب با آن مقام توجیه و تأویل کرده‌اند، و برای آن که عقاید مسلمانان را از انحراف و گمراهی، درباره اصحاب بزرگ مصون بدارند، بر این اعتقادند که همه اصحاب از آنچه موجب گمراهی و فسق است، مصون هستند.^{۱۱}

بنابراین، روشن است که تفتازانی، نه در پی یافتن حق، بلکه در پی دفاع کورکورانه از عقیده خود به هر وسیله بوده است. اگر چه وظیفه هر متکلمی، دفاع از عقاید، دین و مذهب خود است، تا جایی که به بیان قرآن، حتی می‌تواند جدال به احسن کند؛ ولی بحث و مناظره، اصول و قواعدی دارد که باید به آنها پای بند بود. نمی‌توان در مقام رد عقیده مخالف، در یک جا نظری خلاف عقیده آنان طرح کرد و آن را یقینی دانست و در جای دیگر، این ادعای خود را نقض کرد.

نصوص جلی و شبهه‌های تفتازانی

شیعه امامیه معتقد است پیامبر اسلام ﷺ در چندین موضع، حضرت علی علیه السلام را به عنوان خلیفه پس از خود به مردم معرفی کرده است. آنان احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را در این زمینه به نصوص جلی و خفی تقسیم می‌کنند. نصوص جلی، نصوصی است که در این مسئله چنان روشن است که تأویل ناپذیر است. اما نصوص خفی، نصوصی است که الفاظ آن به گونه‌ای است که گاه قابلیت تأویل از معنای ظاهر را دارد.^{۱۲}

نصوص جلی که تفتازانی از آنها یاد می‌کند عبارت‌اند از:^{۱۳}

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که اصحاب خود را مخاطب قرار داده بود، فرمود: «سلموا علیه بإمرة

المومنین»؛ به عنوان امیر مومنان بر او سلام کنید.^{۱۴}

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که دست حضرت علی علیه السلام را گرفته بود، با اشاره به او، فرمود: «هذا

خلیفتی فیکم من بعدی، فاسمعوا له و اطیعوا»^{۱۵}؛ این، جانشین من در بین شماست؛ سخن

او را گوش دهید و اطاعت کنید، یا این که فرمود: «هذا خلیفتی علیکم»^{۱۶} این جانشین من در بین شماست.

۳. پیامبر ﷺ خطاب به علی بن ابی طالب ﷺ فرمود: «انت الخلیفة من بعدی»؛ تو جانشین پس از من هستی.^{۱۷}

۴. پیامبر ﷺ در حالی که فرزندان عبدالمطلب را گرد آورده بود، فرمود: «أیکم بیایعنی و یوازرنی یکن اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی»؛ هر کدام از شما با من بیعت کرده و مرا پشتیبانی کند، برادر و وصی و جانشین پس از من است.

پیامبر ﷺ سه بار این سخن را تکرار کرد و هر بار کسی جز حضرت علی ﷺ اعلام آمادگی نکرد. پس از بیعت امام علی ﷺ با پیامبر ﷺ حضرت به او فرمودند: «أنت أخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی»^{۱۸} تو برادر و وصی و جانشین پس از من، و حاکم در دین من هستی.

۵. پیامبر ﷺ فرمود: «إنه إمام المتقین و قائد الغر المحجلین»^{۱۹}؛ تو پیشوای پرهیزکاران و رهبر پیش گامان و نام‌آوران و انسان‌های نورانی عالمی.

تفتازانی در نقد نصوص جلی بر امامت امیرالمؤمنین ﷺ - چنانچه گذشت - مدعی است اگر در چنین امر مهمی که در بردارنده مصالح دین و دنیای تمام مردم است، نص جلی وجود داشت، میان صحابه، متواتر و مشهور می‌گشت و آنان در این صورت در اطاعت و عمل به آن، دچار تردید و اختلاف نمی‌شدند.^{۲۰}

چنانچه کسی بگوید این نصوص متواتر و مشهور بود، ولی برخی اصحاب از روی غرض و ریاست‌طلبی یا کینه و حسد به حضرت علی ﷺ، و برخی به جهت اعتقاد به نسخ این احادیث - به دلیل عمل نکردن صحابه بزرگ پیامبر ﷺ به آنها - به کتمان آنها برخاسته‌اند؛ تفتازانی در پاسخ می‌گوید:

کسی که کم‌ترین بهره‌ای از دیانت و انصاف داشته باشد، یقین دارد که اصحاب در چنین امر مهمی با رسول خدا ﷺ مخالفت نمی‌کنند. آنان منزّه‌اند از آن که تبعیت از هوای نفس و شیطان کنند و از راه راست گمراه شوند. چگونه می‌توان به این گروه که خداوند آنان را برای مصاحبت با پیامبر و یاری دینش برگزیده و آنان را به بهترین امت‌ها - که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند - توصیف کرده و ترک دنیا و لذت‌های دنیوی از آنان به تواتر رسیده و از خون خود و خویشان خود در راه یاری رسول خدا و تبعیت از اوامر و راهش و برپایی دین گذشتند، چنین سوءظنی داشت.

سپس افزوده است:

هر کسی که ادعای نص جلی کند، در حقیقت به مهاجران بزرگ و همه انصار، طعنه مخالفت با حق و کتمان آن و به خصوص حضرت علی، تهمت تبعیت از باطل زده است، بلکه از پیامبر ﷺ نیز انتقاد کرده است که چرا چنین اشخاصی را در حالی که از ابتدا از حال و اهداف و اغراض آنان آگاه بوده، به عنوان دوست و یاور و داماد خود برگزیده است، بلکه به کتاب خدا نیز انتقاد داشته؛ زیرا قرآن آنان را از بهترین امت‌ها قرار داده و به امر به معروف و ناهی از منکر توصیف کرده است.^{۲۱}

البته ادعای دیگر تفتازانی آن است که نصوص جلی از سوی محدثان موثق نقل نشده است.

نصوص جلی امامت در منابع اهل سنت

برخلاف ادعای تفتازانی، نصوص جلی از سوی محدثان و راویان موثق اهل سنت نقل شده است. پاره‌ای از این روایات - که پس از جست‌وجو در منابع اهل سنت به دست آمد - چنین است:

۱. حدیث یوم الانذار (= یوم الدار)

بر اساس آنچه در کتاب‌های تاریخ اسلام آمده است، دعوت پیامبر ﷺ در آغاز مخفیانه بود تا آن که

آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعرا: ۲۱۴) نازل گردید و پیامبر به دعوت آشکار مأمور شد. آغاز این دعوت از خویشان حضرت بود. چگونگی این ابلاغ و انذار چنین بود که پیامبر ﷺ بستگان نزدیک خود را که حدود ۴۰ نفر بودند به خانه ابوطالب دعوت کرد. پس از صرف غذا، هنگامی که پیامبر ﷺ می خواست پیام خود را ابلاغ کند، ابولهب با سخنان خود، زمینه را از میان برد. به همین جهت، فردای همان روز پیامبر ﷺ دوباره آنها را به غذا دعوت کرد. پس از صرف غذا چنین فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قوم خود، چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام، آورده باشد. من، خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خداوند به من دستور داده است که شما را به این آئین دعوت کنم. کدام یک از شما مراد را این کار یاری خواهید کرد تا برادر، وصی و جانشین من باشد؟ جمعیت همگی سر باز زدند؛ تنها حضرت علی ﷺ - که از همه کوچک تر بود - برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام. پیامبر ﷺ دست بر گردن علی نهاد و فرمود: «هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعو له و أطيعوا». سپس جمعیت، در حالی که لبخند تمسخر آمیزی بر لب داشتند برخاستند و به ابوطالب گفتند: به تو دستور می دهد از این پس گوش به فرمان پسرت باشی و از وی اطاعت کنی!^{۲۲}

این حدیث در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است که عبارت اند از:

مسند احمد،^{۲۳} تاریخ طبری،^{۲۴} تفسیر طبری،^{۲۵} شواهد التنزیل،^{۲۶} ینابیع الموده،^{۲۷} الکامل فی التاریخ،^{۲۸} مجمع الزوائد،^{۲۹} کنز العمال،^{۳۰} تاریخ دمشق؛^{۳۱} شرح نهج البلاغة،^{۳۲} السیرة الحلبیة؛^{۳۳} تفسیر ابن ابی حاتم،^{۳۴} مناقب ابن مردویه،^{۳۵} تاریخ ابی الفداء،^{۳۶} مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول^{۳۷} و مناقب خوارزمی.^{۳۸}

هندی نیز در کنز العمال این حدیث را از ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه،

ابونعیم، بیهقی، طحاوی، احمد و ضیاء مقدسی نقل کرده است.^{۳۹}

مرحوم بحرانی نیز ۵ حدیث از اهل سنت و ۸ حدیث از شیعه درباره یوم‌الدار نقل کرده است.^{۴۰} شرف‌الدین عاملی موسوی نیز راویان این حدیث را از اهل سنت نام برده^{۴۱} و در ادامه نوشته است: ابن جریر^{۴۲} و ابو جعفر اسکافی،^{۴۳} صحت این حدیث را از مسلمات دانسته‌اند، و برای صحت آن همین کافی است که این حدیث توسط رجال ثقه‌ای نقل شده که نویسندگان صحاح به حدیث آنها احتجاج می‌کنند. در صفحه ۱۱۱ از جزء اول از مسند احمد این حدیث را از اسود بن عامر^{۴۴} از شریک^{۴۵} از اعمش^{۴۶} از منهل^{۴۷} از عباد بن عبدالله اسدی^{۴۸} از علی رضی الله عنه نقل کرده است و تمام این رجال نزد اهل سنت حجت و از رجال صحاح هستند و قیسرانی در کتاب *الجمع بین رجال الصحیحین* همه این رجال را ذکر کرده است. اما به نظر می‌رسد بخاری، مسلم و دیگر دانشمندان اهل سنت که این حدیث را ذکر نکرده‌اند، از این رو بوده که آن را مخالف دیدگاه خود در خلافت دیده‌اند و بیم آن داشته‌اند که ابزاری برای شیعه بر ضد آنان شود؛ زیرا بسیاری از بزرگان اهل سنت در پنهان کردن چنین احادیثی، شیوه معروفی دارند. چنانچه بخاری برای این مسئله در جزء نخست کتاب *الصحیح بابی* به نام «باب من خص بالعلم قوما دون قوم (کراهیه أن لا يفهموا)» را گشوده است^{۴۹} و ابن حجر در *فتح الباری* در شرح این باب، مذهب آنان را بیان کرده است.^{۵۰}

برای آشکار شدن هر چه بیشتر مصلحت‌اندیشی محدثان بزرگ اهل سنت در کتمان پاره‌ای از احادیث، ترجمه عبارت ابن حجر را در اینجا می‌آوریم. وی در شرح باب «من خص العلم قوماً دون قوم کراهیه أن لا يفهموا» از کتاب *صحیح بخاری* نوشته است:

آدم بن ابی ایاس در کتاب «علم» این عنوان را به این صورت آورده است: «من خص العلم قوماً دون قوم و دعوا ما ینکرون» (ای ما یشتبه علیهم فهمه). ابونعیم هم در کتاب *المستخرج* این عنوان را همین گونه آورده است و این دلیل بر آن است که سزاوار نیست

احادیث متشابه برای عوام مردم بازگو شوند. نظر ابن مسعود نیز همین است؛ چنانچه مسلم نقل کرده، که او گفته است: «حدیثی را که عقل عوام درک نمی‌کند و تنها موجب فتنه برای بعضی از آنان است نباید نقل کنید» و یکی دیگر از کسانی که از بازگو کردن احادیث برای بعضی افراد اکراه دارد، احمد بن حنبل است. احمد احادیثی را که از ظاهرشان قیام بر ضد سلطان فهمیده می‌شود از این دسته احادیث می‌داند...^{۵۱}

سپس ابن حجر نام بعضی دیگر از محدثین را که چنین باوری داشته‌اند نقل می‌کند؛ مانند مالک که احادیث صفات را و ابویوسف که احادیث غریب را نقل نمی‌کرده‌اند و ابوهریره و دیگران؛ آن‌گاه نوشته است:

ضابطه و معیار در ترک نقل یک حدیث آن است که ظاهر آن حدیث، موجب قوت گرفتن بدعتی در دین شود، در حالی که واقعاً ظاهر آن حدیث مراد نیست. بنابراین خودداری از نقل چنین حدیثی برای کسانی که ظاهر آن را اخذ می‌کنند مطلوب است.^{۵۲}

۲. حدیث اخوت: «انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی»

داستان اخوت پیامبر ﷺ با حضرت علی رضی الله عنه که در آن رویداد، پیامبر ﷺ به حضرت می‌فرماید: «أنت خلیفتی من بعدی» در اخبار بسیار زیادی از شیعه و سنی نقل شده است.^{۵۳} از منابع این حدیث می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مناقب ابن شهر آشوب،^{۵۴} کشف الغمّة،^{۵۵} الارشاد،^{۵۶} الفضائل (فضل بن شاذان)،^{۵۷} الخصائص (نسائی)،^{۵۸} سیر أعلام النبلاء،^{۵۹} فرائد السمطين^{۶۰} و عیون اخبار الرضا.^{۶۱}

۳. حدیث «إنه سید المسلمین و امام الممتقین و قائد الغر المحجلین»

بسیاری از منابع اهل سنت این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده‌اند که عبارت‌اند از:

المستدرک علی الصحیحین (حاکم)،^{۶۲} کنز العمال (هندی)،^{۶۳} المناقب (ابن مغازلی)،^{۶۴}
المناقب (خوارزمی)،^{۶۵} مجمع الزوائد (هیثمی)،^{۶۶} ینابیع المودة (قندوزی)^{۶۷} و الذخائر العقبی
(محب الدین طبری).^{۶۸}

و با الفاظی نزدیک به آن مانند:

- «امام المتقین و سید المسلمین؛ یعسوب الدین؛ خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین».

- «سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین».

- «مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین»؛

در منابع زیر نقل شده است:

شرح نهج البلاغة،^{۶۹} تاریخ دمشق (ابن عساکر)،^{۷۰} کفایة الطالب (کنجی)،^{۷۱} حلیة الاولیاء،^{۷۲}

کنز العمال،^{۷۳} ینابیع المودة،^{۷۴} فرائد السمطین^{۷۵} و الریاض النضرة.^{۷۶}

صدور نصوص جلی و مشهور و متواتر نبودن آنها

این ادعای تفتازانی که اگر نصوص جلی وجود داشت، باید نقل می شد و در میان اصحاب، مشهور و متواتر بود، سخن تازه ای نیست، بلکه چندین قرن پیش از او در ماجرای غدیر مطرح شده و سیدمرتضی (۲۵۵-۴۳۶ق) در کتاب الشافی فی الامامة - که ناظر به بخش امامت کتاب المغنی^{۷۷} است - به آن پاسخ داده است. خلاصه پاسخ وی این است که صدور نصوص در صورتی مستلزم شهرت و تواتر آنهاست که برای نقل آن نصوص مانعی نباشد؛ در حالی که انگیزه های افراد برای نقل نکردن این احادیث بسیار زیاد بوده است. آنگاه سیدمرتضی در پاسخ این اشکال که اگر چیزی سبب نقل نکردن و کتمان این احادیث شده باشد باید برای ما آشکار می شد، می گوید: این سبب در صورتی برای ما آشکار می شود که مردم بر کتمان آن توافق کرده باشند یا کسی آنان را بر کتمان آن

اکراه کرده باشد، ولی اگر حدیثی به جهت وجوه و انگیزه‌های گوناگون کتمان شود، ظهور اسباب کتمان واجب نیست. برای مثال:

اگر پادشاهی، اهالی یک شهر بزرگ و پر جمعیت را که احتمال توافق آنان بر کذب وجود نداشته باشد جمع کند و در حضور آنان از یک نفر از اهالی شهر بسیار تعریف و تمجید کند و سخنانی درباره او بگوید که اقتضای بزرگداشت و برتری او بر دیگران را داشته باشد. این احتمال وجود دارد و ممکن است که اکثریت اهل شهر از نقل داستان خودداری کنند و دواعی آنان بر کتمان این خبر، مختلف باشد. بعضی از آنان به خاطر عداوت و بعضی دیگر به خاطر حسد و بعضی به این اعتقاد که در نقل آن داستان، ضرر به دین یا دنیایشان وجود دارد و بعضی دیگر به خاطر شبهه‌ای که در اعتقاداتشان به سبب امری غیر از امور مذکور پیدا شده است. در این صورت واجب نیست اسبابی که موجب کتمان و عدم نقل خبر شده، ظاهر و آشکار شود؛ به گونه‌ای که به طور مشخص و معین شناخته شود. کتمان به خاطر وجوه و اسباب مذکور، مانند توافق بر کتمان و امساک از نقل یا اکراه سلطان بر کتمان نیست؛ زیرا در اولی ظهور اسباب کتمان واجب نیست، ولی در دومی واجب است.^{۷۸}

از سوی دیگر، چه بسیار رویدادهای مهم تاریخی که انگیزه‌ای هم بر مخفی کردن آن وجود نداشته ولی آن گونه که واقع شده به گوش مردم نرسیده است. مگر مسلمانان، پس از پیامبر در بندهای اذان و اقامه، وقت نماز مغرب یا چگونگی وضو - که پیامبر ﷺ ۲۳ سال هر روز در پیش مردم انجام می‌داد - دچار اختلاف نشدند؟!

افزون بر این، در زمان خلافت بعضی خلفا، مسلمانان به بهانه‌های واهی از گفتن و نوشتن احادیث پیامبر منع شدند، تا جایی که مخالفت با آن، مجازات مرگ را در پی داشت. بنابراین، با این منع، تحریف رویدادها ناگزیر بود.

شهرت نصوص جلی و علم اصحاب به آنها و رابطه آن با عمل اصحاب

تفتازانی علم اصحاب به این نصوص را مستلزم عمل اصحاب بر طبق آنها می‌داند که این ادعای ناشی از حسن ظن به اصحاب است. هنگامی می‌توان مدعی چنین ملازمه‌ای شد که به عصمت اصحاب معتقد باشیم؛ در حالی که عصمت اصحاب در میان امت اسلامی پذیرفته نیست. چنانچه گذشت تفتازانی، خود به این مسئله اعتراف دارد که کینه، حسد، طلب جاه و ریاست و میل به لذت و شهوت، موجب انحراف برخی اصحاب از راه حق گردید و آنان به حد ظلم و فسق رسیدند.^{۷۹}

بنابراین برخلاف ادعای تفتازانی، هر چه امری مهم‌تر باشد و منافع دنیوی بیشتری داشته باشد، طمع فرصت‌طلبان، حسودان و منافقان را بیشتر برمی‌انگیزد و افراد ظالم و دنیاطلب برای تحریف و نفع بردن از آن بیشتر می‌کوشند، بلکه افراد پرهیزکار و باتقوا نیز گاه در چنین منافع دنیوی، گرفتار و سوسه‌های شیطانی و هوای نفس می‌شوند و فریب می‌خورند، چرا که تنها مخلصین (افراد معصوم) از گزند شیطان و سوسه‌های او در امان هستند: «قَالَ فَيَعِزُّكَ لِأَعْوِيَّتِهِمْ أَجْمَعِينَ * إِيَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (سوره ص: ۸۲ و ۸۳). بنابراین در موضوع مورد بحث با توجه به اهمیت خلافت و جانشینی پیامبر و داشتن منافع دنیوی بی‌شمار، مانند در دست گرفتن رهبری امت اسلامی و کسب قدرت و جایگاه اجتماعی و تسلط بر بیت‌المال، خیلی دور از ذهن نیست که گروهی فرصت‌طلب و طمع‌کار به دستور پیامبر ﷺ عمل نکنند و گروهی نیز از بیم جان و مال خاموش بمانند. چه بسا برخی از آنان به جهت اهداف دنیوی از این نصوص رو بگرداندند؛ زیرا بعضی از آنان، خلافت را برای خود می‌خواستند و برخی دیگر برای نزدیکان خود و بعضی برای اینکه خلافت در آینده به آنان واگذار شود. عمل نکردن اصحاب به حدیث پیامبر ﷺ و مخالفت با آن حضرت و دشمنی با حضرت علی ﷺ با این که در آغاز از جان و مال و نزدیکان خود گذشته باشند، منافات ندارد؛ زیرا ممکن است در این اعمال، نیت خالص نداشته باشند و انگیزه‌های

دیگری در کار بوده باشد، یا پس از آن، نفس و شیطان آنها را فریفته باشد، چرا که «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف: ۵۳).

در پاسخ این شبهه که اگر نصوصی وجود داشت، اصحاب به آن عمل می کردند و ماجرای سقیفه پیش نمی آمد؛ سید مرتضی پاسخی را در کتاب *الانصاف* از ابو جعفر ابن قبه نقل کرده و مطالبی نیز به آن افزوده است. پاسخی که از کلام این دو دانشمند بزرگ و دیگر متکلمان اسلامی بر می آید این است که:

پس از رحلت پیامبر ﷺ داستان این گونه نبود که تمام مردم در همان آغاز کار با وجود قطع و یقین به نصوص امامت، برخلاف آن عمل کنند، بلکه وقتی میان بزرگان انصار^{۸۰} و مهاجر^{۸۱} در تعیین امام اختلاف افتاد و به انگیزه ریاست دنیوی و قدرت بر اداره امور و یا حسادت بر امیرالمؤمنین و دشمنی با او در سقیفه گرد آمدند، اموری دست به دست هم داد، تا نصوص امامت در ماجرای سقیفه و پس از آن نادیده گرفته شود. آن امور عبارت اند از:

۱. ایجاد شبهه برای مردم

دو عامل سبب شد که مردم در عمل کردن به نصوص جلی دچار شبهه و تردید شوند:

الف) از سویی، عملکرد بعضی بزرگان صحابه و کسانی که مورد حسن ظن بودند، موجب شد تا بیشتر مردم گمان کنند که صحابه در عمل کردن برخلاف نص، عذر مقبولی داشته اند و شاید عهد و پیمان خصوصی آنها با رسول خدا، ناسخ آن نصوص اولیه است. ولی از این غافل بودند که در این مورد نسخ واقع نمی شود و چنین عهد و پیمانی که با نصوص ناسازگار باشد، جایز نیست.^{۸۲}

ب) از سوی دیگر، وقتی این سخن پیامبر ﷺ را شنیدند که «الائمة من قریش»، گمان کردند این سخن دلالت بر اباحه اختیار و انتخاب امام دارد و پذیرش این سخن عام، نسبت به پذیرش قول

خاصی که در روز غدیر و رویدادهای دیگر شنیده بودند، اولویت دارد.

۲. عدم قدرت بر اظهار حق

کسانی که حق را می شناختند و بر آن ثابت مانده بودند، قدرت بر اظهار حق نداشتند. تنها بعضی از آنان اظهار مخالفت کردند^{۸۳} و چون درگیری پیش آمد، به اقتضای ضرورت، در ظاهر تسلیم شدند، ولی اعتقاد به حق را پنهان داشتند و نصوص امامت را تنها برای اشخاص مورد اطمینان که بیمی از آنها نداشتند، نقل کردند.

۳. عدم حضور بنی هاشم و حضرت علی علیه السلام در سقیفه

در این میان بنی هاشم نیز به جهت مصیبت وارده و پرداختن به کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله در سقیفه حضور نداشتند تا با یادآوری نصوص امامت و پافشاری بر آنها به مخالفت با غاصبان پردازند و شاید شبهه را از ذهن مردم بیرون کنند. همین امر شرایط را برای غاصبان ولایت مناسب تر کرده بود.

۴. مصلحت اندیشی بعضی اصحاب

گمان گروهی از اصحاب - با وجود آگاهی از نصوص امامت - این بود که اعراب بدون جنگ و خونریزی تسلیم حضرت علی علیه السلام نمی شوند؛ زیرا او پشت کفار و مشرکین را در راه خدا خم کرده و خون آنان را ریخته بود. اعراب بر اساس عادت خود در چنین مواردی انتقام خون‌های ریخته شده را از فرد سرشناس و برتر طایفه و قبیله می گرفتند و پیشی گرفتن حضرت علی علیه السلام در ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله رابطه سببی و نسبی او با حضرت، از خودگذشتی و شجاعت او در جنگ‌ها، کشتن بسیاری از سران و بزرگان کافر عرب و دیگر فضایل بی شمار آن حضرت، بدون شک او را فرد نمونه و برتر بنی هاشم قرار داده بود. بنابراین منافقان، کینه آن حضرت را در دل پنهان کرده بودند تا وقت انتقام فرارسد. با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شوکت و قدرت منافقان افزایش یافته و طایفه‌هایی از

اعراب، مرتد شده بودند. عمر بن خطاب نیز در گفت و گو با ابن عباس، با اشاره به این مطلب، گفته است: «قریش حاضر نبود بپذیرد که نبوت و خلافت هر دو در بین شما باشد».^{۸۴}

حضرت علی علیه السلام نیز در چنین موقعیتی از اظهار اراده و تصمیم برای قیام با سفارش پیامبر بر صبر صرف نظر کرد و بقای اسلام و مصلحت عموم مسلمانان را بر خلافت مقدم داشت؛ ولی ناخشنودی خود را با خانه نشینی و تأخیر در بیعت اعلام کرد.^{۸۵}

۵. بیم از عدالت حضرت علی علیه السلام

از سوی دیگر، گروهی از امر به معروف و نهی از منکر، عدالت و مساوات آن حضرت بین ارباب و رعیت بیم داشتند. نه کسی می توانست به او چشم طمع می داشته باشد و نه دوستی کسی در دل او اثر می گذاشت. بنابراین، چگونه امکان داشت که از روی رغبت و علاقه در برابر او سر تسلیم فرود آورند؟ در حالی که قرآن درباره آنان می فرماید: «عده ای از مردم مدینه هستند که سخت در نفاق فرو رفته اند؛ تو آنها را نمی شناسی، ما آنها را می شناسیم» (توبه: ۱۰۱).

از این رو، حسد و کینه در دل های منافقان از یک سو و مصلحت اندیشی بعضی اصحاب به خاطر اعتقاد به تسلیم نشدن اعراب بدون جنگ و خون ریزی به امامت آن حضرت از سوی دیگر و پافشاری بعضی دیگر برای رسیدن به مقام خلافت و ریاست امت اسلامی، دست به دست هم داد تا پیمان ها شکسته و نصوص پیامبر صلی الله علیه و آله نادیده گرفته شود. اصحاب صالح نیز از بیم ایجاد اختلاف، نتوانستند متخلفان را به پذیرش نص وادارند.

بنابراین، در صورتی می توان از علم اصحاب به این احادیث، لزوم نقل و عمل بر طبق علم آنها را نتیجه گرفت که از سویی احتمالات پیش گفته متفی باشد، که نیست و از سوی دیگر به عصمت یا عدالت همه آنان معتقد باشیم. در حالی که هیچ کس در میان امت اسلامی به عصمت صحابه

معتقد نیست. تنها شیعه است که بر اساس آیات قرآن و روایات، امامان دوازده گانه علیهم السلام و حضرت فاطمه علیها السلام را معصوم می داند. این در حالی است که سخنان تفتازانی در پاسخ به احتمالات و موانع موجود برای عمل کردن اصحاب بر طبق این احادیث، برآمده از حسن ظن به تمام صحابه و اعتقاد به عدالت آنان است. وی معتقد است احتمال وجود چنین انگیزه هایی بر کتمان یا عمل نکردن بر طبق آن نصوص، در حقیقت سوءظن به اصحاب و انتقاد به پیامبر و قرآن است. عدالت صحابه و پیراستگی آنان از گناه و خلاف، از اصولی است که اهل حدیث و حنبلی ها، حتی اشاعره بر آن اعتقاد استوار دارند و به شدت از آن دفاع می کنند.^{۸۶}

در پاسخ باید گفت: واقعیت آن است که مطابق قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله همچنین بررسی های اجتماعی و شواهد تاریخی، صحابه پیامبر علیهم السلام به دو گروه صالح و ناصالح تقسیم می شوند؛ این مطلب نشان می دهد که صرف همنشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل عدالت و تقوا نیست. البته بحث کامل از عدالت صحابه و بررسی دلایل اهل سنت در این نوشتار نمی گنجد و فرصتی دیگر می طلبد. در این جا تنها به برخی از آیات، روایات و شواهد تاریخی بسنده می کنیم.

آیات قرآن و نکوهش برخی اصحاب

قرآن کریم گروهی از یاران رسول خدا را ستوده و گروهی را نیز نکوهش کرده است. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عده ای به جهت اغراض مادی، شهادتین را به زبان آورده بودند، ولی در دل ایمان نداشتند. خداوند در قرآن درباره آنان می فرماید: «گروهی از مردم، کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم، در حالی که ایمان ندارند. آنان می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند». (بقره: ۸-۹) قرآن کریم، مصیبت های پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان را از مکر و فریب منافقان می داند و آنان را با آیاتی چند مورد عتاب قرار داده و به آنان

وعده عذاب می دهد. نکوهش و سرزنش اصحاب منافق، سست‌ایمان و فاسق توسط قرآن در موارد متعددی، به ویژه آیاتی در سوره توبه، منافقین و برخی دیگر از سوره‌ها صورت گرفته است.^{۸۷}

نکوهش برخی اصحاب توسط پیامبر ﷺ

نویسندگان صحاح و مسانید، هر کدام باب جداگانه‌ای در مناقب و فضایل صحابه آورده‌اند؛ ولی هرگز برای روایاتی که در نکوهش گروهی از آنان وارد شده است، بابتی به عنوان «مثالب صحابه» نگشوده‌اند؛ هر چند این روایات را در باب‌های دیگر گنجانده‌اند؛ برای مثال، بخاری در باب «فتن»، و ابن اثیر - صاحب جامع الاصول - در فصول مربوط به قیامت، مانند «حوض» آنها را نقل کرده‌اند.^{۸۸} در اینجا از میان روایات انبوه به نقل چند روایت بسنده می‌شود:

۱. رسول خدا ﷺ فرموده است: «انا فرطکم علی الحوض و لیرفعن الی رجال منکم حتی اذا هویت لأنا ولهم اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی فیقول لا تدری ما أحدثوا بعدک»؛^{۸۹} من، پیشتاز شما به سوی حوض هستم. سپس مردانی از شما را به سمت من می‌آورند، ولی هنگامی که می‌خواهم به آنان برسم آنان از من دور می‌شوند. پس خواهم گفت: خدایا! اصحابم. پاسخ داده می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کردند.

۲. پیامبر ﷺ فرموده است: «انا فرطکم علی الحوض من ورده شرب منه و من شرب منه لم یظماً بعده ابداً لیرد علی اقوام اعرفهم یعرفوننی ثم یحال بینی و بینهم»؛^{۹۰} من، پیشتاز شما به سوی حوض هستم. هر کسی بر حوض وارد می‌شود، از آن می‌نوشد و هر کس از آن بنوشد، بعد از آن هرگز تشنه نمی‌شود. اقوامی بر من وارد می‌شوند که آنان را می‌شناسم؛ آنان نیز مرا می‌شناسند. سپس بین من و آنان جدایی می‌افتد.

۳. رسول خدا ﷺ فرمود: «انا علی حوضی أنتظر من یرد علی فیؤخذ ناس من دونی فأقول أمتی فیقول لاتدری مشوا علی القهقری»؛^{۹۱} من کنار حوضم منتظر کسانی هستم که بر من وارد شوند. پس کسانی را از من جدا می کنند. من می گویم امت من. گفته می شود: تو نمی دانی اینان به آیین گذشته شان باز گشتند.
۴. از علاء بن مسیب از پدرش نقل شده است: «لقیت البراء بن عازب فقلت: طوبی لک؛ صحبت رسول الله و بایعته تحت الشجرة. فقال: یا ابن أخی إنک لاتدری ما أحدثنا بعده»؛^{۹۲} براء بن عازب را دیدم و به او گفتم بهشت جایگاه توست؛ زیرا همراه پیامبر بودی و زیر درخت با او بیعت کردی. او گفت: ای پسر برادر! تو نمی دانی بعد از پیامبر ﷺ چه کردیم.

گواهی های تاریخی بر فسق برخی اصحاب

- تاریخ نشان می دهد که برخی اصحاب، از راه راست منحرف شده و در صف فاسقان یا کافران درآمدند. برخی از این موارد تاریخی عبارت اند از:
۱. شرکت کنندگان در قتل خلیفه سوم، همگی از مهاجران و انصار و گاه از تابعان بودند. آیا می توان گفت: قاتل و مقتول هر دو بر حق و عادل بوده اند؟
 ۲. پایه گذاران جنگ جمل، صفین و نهروان، همه مهاجر و انصار و گاه از تابعان بودند.^{۹۳} چگونه می توان مخالفان و محاربان با علی بن ابی طالب - امام برحق مسلمانان - را عادل دانست؟
 ۳. فسق بعضی مسلمانان هم عصر پیامبر ﷺ که آن حضرت را درک کرده بودند، برای همگان روشن و آشکار بود. ولید بن عقبه در حالی که شراب خورده و مست بود با مردم نماز خواند.^{۹۴} والی کوفه، سعید بن عاص، با مردم کاری کرد که او را از کوفه بیرون کردند.^{۹۵} عبدالله بن ابی سرح - والی مصر - بسیار به مردم ظلم کرد؛^{۹۶} آیا می توان به عدالت آنان معتقد بود؟

از آنچه گذشت، روشن شد که چون در آیات قرآن، عام و خاص، مطلق و مقید، محکم و متشابه وجود دارد، و دانشمندان اسلامی، روش اصولی و صحیح استفاده از قرآن را تعیین کرده‌اند. مقتضای رفع تعارض ظاهری این آیات و روایات و آیاتی که اصحاب را مورد ستایش قرار داده، آن است که اصحاب را مانند دیگر مسلمانان به دو دسته صالح و ناصالح (فاسق) تقسیم کنیم؛ یعنی آنان را به صورت مطلق عادل ندانیم و عمل آنان را به گونه مطلق حمل بر صحت نکرده و حجت شرعی به شمار نیاوریم.

پس ادعای یقین به براءت صحابه در پیروی از هوای نفس و انگیزه‌های فاسد، ادعایی بدون دلیل است، بلکه دلیل برخلاف آن وجود دارد.

۴. سزاوار است در پایان به یک نکته دیگر نیز اشاره کنیم که شاید در روگردانی اصحاب از نصوص امامت و خلافت بی تأثیر نبوده است و آن عدم پای‌بندی اصحاب به اوامر حکومتی است.

تاریخ زندگی بسیاری از اصحاب نشان می‌دهد که آنان به نصوصی پای‌بند بوده‌اند که ویژه مسائل عبادی و شئون اخروی بوده است؛ مانند نص بر روزه ماه رمضان، شمار رکعت‌های نمازهای روزانه، احکام مناسک حج و...؛ اما در آنچه به سیاست مربوط می‌شد، همچون حکومت و امارت، تدبیر امور دولت، پایه‌ریزی شئون مملکت و تجهیز سپاه به نص پای‌بند نبودند و عمل به مقتضای آن را لازم نمی‌دانستند، بلکه برای خود، محل و مجال بحث و نظر و اجتهاد قائل بودند. گواه این مدعا، نمونه‌های متعددی است که صحابه از اوامر پیامبر ﷺ تخلف کرده‌اند. علامه سیدشرف‌الدین عاملی موسوی در این زمینه، کتابی به نام *النص والاجتهاد* نگاشته است که با عنوان «*اجتهاد در مقابل نص*» به فارسی ترجمه شده است. در این کتاب بیش از هفتاد مورد از عدم پای‌بندی اصحاب به نص بیان شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی از مقام و جایگاه تفتازانی و کتاب *شرح المقاصد*، بیان این نکته کافی است که در قرن هفتم و هشتم هجری، حرکت علمی گسترده‌ای در علم کلام رخ داد. در این دوره سه مدرسه با عقاید مختلف تشکیل شد و در آنها دانشمندان بزرگی در علم کلام تربیت یافتند. آنان آثار بزرگی از خود به جای گذاشتند که از سویی، سرمشق آثار هم‌مسلمانان آنان قرار گرفت و از سوی دیگر، محور بحث و تبادل آراء و نظرات مخالفان واقع شد. نتیجه اختلاف عقیدتی این مدارس، نگارش رسائل و کتاب‌های بی‌شمار در علم کلام بود. یکی از این مدارس، مدرسه‌ای بود که قاضی عضدالدین ایجی در ایران پی‌افکنند. یکی از تربیت‌یافتگان و ممتازان این مدرسه، سعدالدین تفتازانی بود. ایجی، کتاب *المواقف فی علم الکلام* و تفتازانی، کتاب *المقاصد فی علم الکلام* را نگاشتند و تفتازانی خود به شرح مقاصدش همت گماشت.

۲. سعدالدین تفتازانی، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، ج ۵، ص ۲۶۷.

۳. ابن شاکر، *فوات الوفيات*، ج ۲، ص ۲۵۲، شماره ۴۱۴.

«بطاش کبری زاده درباره محقق طوسی نوشته است: «هو محمد بن محمد سلطان الحکماء المدققین و قدوة زمانه، جامع علوم المتقدمین و المتأخرین... و كان آية التدقيق والتحقيق و حل المواضع المشکلة سيما لطف التحرير الذی لم يلتفت الیه المتقدمون بل التفتوا جانب المعنی فقط. و هو اخترع فی التحرير أسلوباً یسهل أخذ المعنی منه مع التحرز عن ألفاظ زائدة و کلمات مغلفة». احمد بن مصطفی بطاش کبری زاده، *مفتاح السعادة و مصباح السیادة فی موضوعات العلوم*، ج ۱، ص ۲۹۴.

۴. والجواب اننا لانسلم انه لم یستخلف احداً بل استخلف اجماعاً أما عند الأشاعره فابابکر و اما عند کم فعلیاً رضی الله عنه.

تفتازانی، *شرح مقاصد*، ج ۵، ص ۲۸۰.

۵. همان، ج ۵، ص ۲۶۶.

۶. همان، ص ۲۸۰.

۷. همان، ص ۲۵۹.

۸. نسفی نیز نوشته است: صحابه، اجماع را در زمان اختیار و بیعت شرط نمی‌دانستند، بلکه آنچه نزد آنان اعتبار داشت، وجود عقد بود و بعد از آن بیعت را واجب دانستند. ابوالمعین میمون بن محمد نسفی، *تبصرة الادلة فی*

اصول الدین، ج ۲، ص ۸۴۸.

۹. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۳.
۱۰. همان، ص ۲۵۹.
۱۱. همان، ص ۳۱۰-۳۱۱.
۱۲. شیخ سدیدالدین محمود حمصی رازی، المنقذ من التقليد، ج ۲، ص ۳۰۰.
۱۳. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۹.
۱۴. محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۹۲ (نسخه نور).
۱۵. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۱، باب ۱، المبعث و اظهار الدعوة (نسخه نور).
۱۶. همان، ص ۲۷۶.
۱۷. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۴۹، باب ۸ ج ۳۶، ص ۳۱۹، باب ۴۱ (نسخه نور).
۱۸. محقق طوسی در تجرید الاعتقاد در ادامه این حدیث نوشته است: «بکسر الدال»؛ همچنین در شرح المقاصد در ادامه حدیث آمده است: «بالکسر». ر.ک: کشف المراد، ص ۳۷۰؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۷۶؛ الشریف المرتضی، الشافی فی الامامة، ج ۳، ص ۷۷.
۱۹. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۷۶؛ شیخ طوسی، التهذیب، ج ۶، ص ۵۶، باب ۱۸، باب زیارتة ﷺ (نسخه نور).
۲۰. همان، ص ۲۵۹. این اشکال را نسفی، باقلانی و شهرستانی نیز مطرح کرده اند. ر.ک: ابوالمعین نسفی، تبصرة الادلة فی اصول الدین، ج ۲، ص ۸۴۰؛ باقلانی، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، باب الکلام فی ابطال النص و تصحیح الاختیار، ص ۴۴۲؛ عبدالکریم شهرستانی، نهاية الاقدام فی علم الکلام، ص ۴۸۰-۴۸۱.
۲۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۹. همین مطالب با الفاظ دیگری توسط ابوالمعین نسفی بیان شده است. ر.ک: نسفی، تبصرة الادلة فی اصول الدین، ج ۲، ص ۸۴۲-۸۴۵.
۲۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۹۸.
۲۳. احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۵۹.
۲۴. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۳.
۲۵. همو، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۴۹. طبری در تفسیر خود، حدیث را تحریف شده، چنین آورده است: «...علی ان یکون اخی و کذا و کذا... فأخذ برقبتي ثم قال: ان هذا اخی و کذا و کذا. فاسمعه له و اطيعوا...».

۲۶. عبیدالله بن عبد الله بن احمد حاکم الحسکانی، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازله فی اهل البيت*، ج ۱، ص ۵۴۲.
۲۷. سلیمان ابن ابراهیم حنفی قندوزی، *ینایع الموده*، ص ۱۲۲-۱۲۳. قندوزی حدیث را به صورت تحریف شده، چنین آورده است: «هو اخی و صاحبی فی الجنة» و یا «یکون معی فی الجنة و یکون خلیفتی فی اهلی».
۲۸. ابوالحسن علی بن محمد بن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، تحت عنوان «ذکر امر الله تعالی نبیه ﷺ باظهار دعوته»، ج ۱، ص ۴۸۸.
۲۹. نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی (م ۸۰۷ق)، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، ج ۸، ص ۳۰۲.
۳۰. علاءالدین هندی، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، ج ۱۳، ص ۱۱۴، ح ۳۶۳۷۱ و ۳۶۴۱۹ و ج ۳۱، ص ۱۳۳.
۳۱. ابن عساکر، *تاریخ دمشق الکبیر*، ج ۴۵، ص ۳۸، ح ۹۰۳۰.
۳۲. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۳، ص ۲۶۳.
۳۳. علی بن برهان الدین الشافعی الحلبي، *السیرة الحلبيّة*، ج ۱، ص ۲۸۲۶.
۳۴. ابن ابی حاتم، *تفسیر القرآن العظیم مسنداً عن رسول الله و الصحابة و التابعین*، ج ۹، ص ۲۸۲۶.
۳۵. احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، *مناقب علی بن ابی طالب*، و *ما انزل من القرآن فی علی*، جمعه عبدالرزاق محمد حسین حرزالدین، ص ۲۸۹ به بعد. ذیل سوره شعراء، آیه «أنذر عشیرتک الاقربین» چند روایت نقل کرده است که لفظ سؤال پیامبر ﷺ در یکی از آن روایات چنین است: «من یبایعنی علی أن یکون اخی و صاحبی و لیکم من بعدی» و لفظ پیامبر ﷺ در معرفی امیر المؤمنین ﷺ به عنوان امام چنین است: «إن هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا».
۳۶. ابوالفداء، *تاریخ ابی الفداء*، (چهار جلد در دو مجلد)، ج ۱، ص ۱۱۹.
۳۷. ابن طلحة الشافعی، *مطالب السؤل*، ص ۸۳.
۳۸. موفق بن احمد بن محمد اکملی خوارزمی، *مناقب علی بن ابی طالب*، ص ۱۳۳.
۳۹. ر. ک: هندی، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، ج ۱۳، ح ۳۶۳۷۱، ۳۶۴۰۸، ۳۶۴۱۹، ۳۶۴۶۵، ۳۶۵۲۰.
۴۰. سیدهاشم بحرانی، *غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام*، ج ۳، ص ۲۷۶ به بعد. همچنین ر. ک: ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ذیل عنوان «ذکر الاختلاف فی اول من اسلم».

۴۱. شرف‌الدین موسوی پس از نقل حدیث یوم الانذار می‌گوید: «این حدیث را بسیاری از حافظان احادیث نبوی با همین لفظ «هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا» نقل کرده‌اند؛ مانند: ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم، بیهقی در «السنن» و «الدلائل»، ثعلبی و طبری در تفسیرشان در تفسیر سوره شعراء، همچنین طبری در جزء دوم از تاریخش، ابن اثیر در جزء دوم از «الکامل» در آنجا که فرمان خداوند به اظهار دعوت پیامبر را نقل می‌کند، ابوالفداء در جزء اول از تاریخش در آنجا که اولین کسی که اسلام آورد را ذکر می‌کند، ابوجعفر اسکافی معتزلی در کتاب «نقض العثمانیه» که به صحت آن تصریح می‌کند و حلبی در «السیره» در باب استخفاء پیامبر ﷺ و اصحابش در دار الارقم. و تعدادی از بزرگان اهل سنت نیز با همین معنا و نزدیک به این الفاظ نقل کرده‌اند؛ مانند: طحاوی و ضیاء مقدسی در «المختار»، سعید بن منصور در «السنن»، احمد بن حنبل در جزء اول از مسندش در صفحه ۱۱۱ و ۱۵۹. همچنین وی در جلد ۱ از مسندش در صفحه ۳۳۱ حدیثی را در باره ده ویژگی حضرت علی علیه السلام که او را از دیگران ممتاز می‌کند از ابن عباس نقل می‌کند که متضمن این نص است. همچنین این حدیث را نسائی از ابن عباس در صفحه ۶ از «الخصائص العلویه» و حاکم در صفحه ۱۳۲ از جزء سوم از «مستدرک» و ذهبی در تلخیصش - در حالی که به صحت آن اعتراف می‌کند - نقل کرده‌اند. علاوه بر این می‌توانید به «کنز العمال» که به طور مفصل آن را بیان کرده و منتخب آن که در حاشیه مسند احمد به چاپ رسیده است، در حاشیه صفحه ۴۱-۴۳ از جزء ۵ مراجعه کنید». عبدالحسین شرف‌الدین موسوی، *المراجعات*، مراجعه ۲۰، ص ۱۳۱-۱۳۲؛ کتاب نقض العثمانیه در شرح نهج البلاغه در شرح آخر خطبه قاصعه موجود است.
۴۲. ر.ک: حدیث ۶۰۴۵ از احادیث کنز العمال در ج ۶، ص ۳۹۵، تصحیح ابن جریر را نقل کرده است.
۴۳. ابوجعفر اسکافی در کتاب نقض العثمانیه از روی جزم و یقین به صحت آن حکم کرده است. برای دیدن کتاب نقض العثمانیه و تصریح اسکافی به صحت این حدیث، ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۳.
۴۴. بخاری و مسلم در صحیح خود از او نقل می‌کنند.
۴۵. مسلم در صحیح خود از او حدیث نقل می‌کند.
۴۶. بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود از او حدیث نقل می‌کنند.
۴۷. بخاری در صحیح خود از او حدیث نقل می‌کند.

۴۸. نام کامل او عباد بن عبداللّه بن زبیر بن عوام قرشی اسدی است که بخاری و مسلم در صحیح خود از او حدیث نقل می‌کنند. او از اسماء و عایشه - دو دختر ابوبکر - حدیث نقل کرده است. و در صحیحین، ابن ابی ملیکه و محمد بن جعفر بن زبیر و هشام بن عره از او حدیث نقل کرده‌اند.

۴۹. ابو عبداللّه محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، کتاب العلم، باب ۹۲، ص ۱۲۶.

۵۰. المراجعات، المراجعة ۲۰.

۵۱. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۱۸۲.

۵۲. همان.

۵۳. شیخ صدوق این حدیث را چنین نقل کرده است: «قال رسول الله ﷺ: يا علي انت خليفتي علي امتي في حياتي و بعد موتي و انت مني كشيث من آدم، و كسام من نوح، و كاسماعيل من ابراهيم و كيوشع من موسى و كشمعون من عيسى. يا علي انت وصيي و وارثي و غاسل جثتي و انت الذي تواريخني في حفرتي و تؤدى ديني و تنجز عدااتي. يا علي انت امير المؤمنين و امام المسلمين و قائد الغر المحجلين و يعسوب المتقين.... يا علي من احبك و والاك احببته و واليته و من ابغضك و عاداك ابغضته و عاديته لانك مني و انا منك. يا علي ان الله طهرنا و اصطفينا لم يلق لنا ابوان علي سفاح قط من لدن آدم فلا يحبنا الا من طابت و لادته. يا علي ابشر بالشهادة فانك مظلوم بعدى و مقتول. فقال علي ﷺ: يا رسول الله و ذلك في سلامة من ديني؟ قال في سلامة من دينك. يا علي انك لن تضل و لم تنزل و لولاك لم يعرف حزب الله بعدى.» الامالي، ص ۴۴۹-۴۵۰.

۵۴. محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۲-۳۳.

۵۵. ابوالفتح اربلی (از اعلام قرن هفتم)، كشف الغمة فی معرفة الائمة ﷺ، ج ۱، ص ۱۵۵.

۵۶. شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۳۵۳.

۵۷. فضل بن شاذان ازدی نيسابوری، الفضائل، ص ۹۸.

۵۸. احمد بن شعيب بن سنان نسائي (م ۳۰۳ق)، خصائص مولانا امير المؤمنين علی بن ابيطالب ﷺ، ص ۲۰.

۵۹. محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، سير اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۰۹.

۶۰. ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی (۶۴۴-۷۳۰ق)، *فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و البتول و السبطین و الائمة من ذريتهم*، السمط الاول من الباب ۸۵، حدیث رابا این الفاظ بیان کرده است: «علی اخى و وزیرى و وصیى و خلیفتى فی امتى و خیر من اترك بعدى».
۶۱. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، ص ۹.
۶۲. محمد بن عبدالله حاکم نیسابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، کتاب معرفة الصحابة، و من مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۸، ح ۲۶۶/۴۶۶۸. حاکم پس از نقل این حدیث، اسناد آن را صحیح دانسته است.
۶۳. علاءالدین متقی بن حسام الدین هندی، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، کتاب فضائل، فضائل علی رضی الله عنه، ج ۱۱، ص ۶۱۹، ح ۳۳۰۱۰. این حدیث در منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴ نیز نقل شده است.
۶۴. ابن مغزالی، *مناقب علی بن ابی طالب*، ص ۶۵، حدیث ۹۳ و ص ۱۰۴ و ۱۰۵، ح ۱۴۶ و ۱۴۷.
۶۵. خوارزمی، *مناقب علی بن ابی طالب*، ص ۲۹۵.
۶۶. هیشمی، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، ج ۹، ص ۱۲۱.
۶۷. قندوزی، *ینایع المودة*، ص ۱۸۱.
۶۸. احمد بن عبدالله طبری، *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، ص ۷۰.
۶۹. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج ۹، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.
۷۰. ابن عساکر، *تاریخ دمشق الکبیر*، ج ۴۵، ص ۲۳۰، ح ۹۵۵۶، ۹۵۵۷، ۹۵۵۸ و ۹۵۵۹، ذیل عنوان ترجمه علی بن ابی طالب به شماره ۵۰۲۹.
۷۱. محمد بن یوسف شافعی کنجی، *کفاية الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب*، الباب الرابع و الخمسون، ص ۹۲-۹۳.
۷۲. حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصبهانی (م ۴۳۰ق)، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۶.
۷۳. علاءالدین هندی، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، کتاب فضائل، فضائل علی رضی الله عنه، ج ۱۱، ص ۶۰۴، ح ۳۲۹۱۸.

۷۴. قندوزی، *ینایع الموده*، ص ۱۸۱ و ۳۱۳.
۷۵. ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی خراسانی، *فرائد السمطين*، ج ۱، ص ۱۴۳.
۷۶. احمد بن عبدالله طبری، *الریاض النضرة فی مناقب العشرة*، ج ۲، ص ۱۷۷.
۷۷. نوشته قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفای قرن پنجم).
۷۸. ر.ک: شیخ طوسی، *تلخیص الشافی*، ج ۲، ص ۸۶.
۷۹. تفتازانی، *شرح المقاصد*، ج ۵، ص ۳۱۰-۳۱۱.
۸۰. ریاست این گروه از انصار با سعد بن عباد خزر جی بود که نخست امامت را به صورت مستقل برای خود می‌خواستند و سپس در اشتراک امامت بین آنان و مهاجران، منازعه کردند و گفتند: «منا امیر و منکم امیر» و پس از آن که از هر دو امر باز ماندند و کار به ابوبکر سپرده شده، گفتند: ما با کسی بیعت نمی‌کنیم مگر علی.
۸۱. ریاست مهاجران با شیخین، عبیده بن جراح، اسد بن جعفر، سلمة بن سلمة، محمد بن مسلمه و بعضی دیگر از بزرگان بود.
۸۲. ر.ک: شیخ طوسی، *تلخیص الشافی*، ج ۲، ص ۱۲۳ و ۱۲۶.
۸۳. سخن این دسته از مخالفان در احتجاج طبرسی نقل شده است. ر.ک: طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۱، ص ۱۷۵ به بعد.
۸۴. ابو جعفر محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۳، ص ۲۸۹.
۸۵. بسیاری از دانشمندان اهل سنت تأخیر امیر المؤمنین علی علیه السلام در بیعت با خلیفه اول را نقل کرده‌اند؛ برای نمونه ر.ک: *صحیح البخاری*، او آخر باب غزوة خیبر، ج ۵، ص ۲۵۲، ح ۷۰۴؛ *صحیح المسلم*، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی لانورث ما ترکناه فهو صدقه، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۵۲ (۱۷۵۹)؛ طبرسی در تاریخ خود در احداث سنه ۱۱ و شهرستانی در *ملل و نحل* در ذکر فرقه نظامیه از نظام نقل کرده‌اند. همچنین ر.ک: ابن اثیر (۵۵۵-۶۲۰ق)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۱۱، ۱۰ و ۱۴؛ ابو الفداء، *تاریخ ابی الفداء*، ذکر اخبار ابی بکر الصدیق و خلافت، ص ۱۶۴. شایان ذکر است بر طبق برخی روایات در کتب شیعه، اساساً امیر المؤمنین بیعت نکرد.
۸۶. جعفر سبحانی، *فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی*، ج ۱، ص ۱۹۱.
۸۷. تویه: ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹؛ منافقین: ۱؛ احزاب: ۱۲، ۵۳؛ آل عمران: ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴؛ حجرات: ۶؛ سجده: ۱۸؛ تحریم: ۳، ۵؛ جمعه: ۱۱ و نور: ۴۷، ۴۸.

۸۸. در این زمینه یکی از دانشمندان معاصر در کتاب *فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی*، ج ۱، ص ۲۱۳، احادیث زیر را از صحیح بخاری نقل کرده است: رسول خدا ﷺ فرمود:

الف) «انا فرطکم علی الحوض و لیرفعن رجال منکم ثم لیختلجن دونی فأقول یارب اصحابی. فیقال: إنک لاتدری ما أحدثوا بعدک»؛ من از پیش گامان شما به سوی حوض هستم و مردانی از شما را از من دور می کنند، پس خواهم گفت: خدایا اصحابم. پس گفته می شود: تو نمی دانی بعد از تو چه کردند.

ب) «یرد علی یوم القیامة رهط من أصحابی فیحلون عن الحوض؛ فأقول: یارب أصحابی. فیقول: إنک لاعلم لک بما أحدثوا بعدک؛ إنهم ارتدوا علی أذبارهم القهیری»؛ گروهی از اصحاب، روز قیامت بر من وارد می شوند. پس می گویم: ای پروردگار من! اصحابم را دریاب. پس خداوند متعال می فرماید: تو نمی دانی بعد از تو چه کردند. به درستی که به همان آیین گذشته شان بازگشتند.

ج) «إنی فرط لکم و أنا شهید علیکم؛ و إنی واللّه لأنظر إلی حوضی الآن و إنی أعطیت مفاتیح خزائن الأرض و إنی واللّه ما أخاف علیکم أن تشرکوا بعدی و لکنی أخاف علیکم أن تنافسوا فیها»؛ از این که بعد از من مشرک شوید، هراس ندارم، بلکه می ترسم در آن (خلافت) از یکدیگر پیشی بگیرید.

۸۹. بخاری، *صحیح البخاری* کتاب الفتن، باب ۶۸، ج ۹، ص ۶۷۳، ح ۱۸۷۸.

۹۰. همان، ح ۱۸۷۹.

۹۱. همان، ح ۱۸۷۷.

۹۲. همان، کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية، ج ۳، ص ۲۰.

۹۳. محمد بن عیسی ترمذی، *الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی*، ج ۵، کتاب المناقب، باب مناقب علی، ص ۲۹۸-۲۹۹، ح ۳۸۰۰ و ۳۸۰۱؛ علاءالدین هندی، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، ح ۳۳۰۲۷؛ ابن مغزالی، *مناقب علی بن ابی طالب*، ص ۱۹۵.

۹۴. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، مجلد ۱، ص ۲۲۶، سطر ۸ و ۱۷ و مجلد ۴، ص ۱۹۲، سطر ۱۸؛ جلال السدین سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، تحت عنوان «فصل فی خلافته (ای عثمان)»، ص ۱۷۲، سطر ۱۸؛ احمد بن ابویعقوب یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۵۰، سطر ۲۰؛ حسین بن محمد دیاربکری، *تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس*، ج ۲، ص ۲۵۵، سطر ۲۹ به بعد می نویسد: «و ولی الولید بن عقبه الاموی و هو اخو عثمان لاه و ممن اسلم یوم

الفتح و كان الوليد يشرب الخمر فتكلموا في عثمان لتوليته؛ ابن اثير، *الكامل في التاريخ*، تحت عنوان «حوادث سنة ۲۵»، ج ۲، ص ۲۳۰؛ ابن اثير، عزالدين على بن محمد، *اسد الغابة في معرفة الصحابة*، تحت عنوان «حرف الواو، الوليد» ج ۵، ص ۹۱؛ ابن قتيبة، (م ۲۷۰ق)، *الامامة و السياسة*، ج ۱، ص ۳۲؛ مسعودي (م ۳۴۶ق)، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ج ۲، ص ۳۴۴؛ سطر ۵؛ بلاذري، *انساب الاشراف*، ج ۵، ص ۳۲-۳۵؛ ابن كثير، (م ۷۷۴ق)، *البداية و النهاية*، ج ۷، ص ۱۷۴، سطر ۱۶ و ۱۸.

۹۵. محمد بن جرير طبري، *تاريخ الامم و الملوك*، ج ۳، ص ۳۱۱. تنها والى قرار دادن سعيد را نقل کرده است؛ ابن ابى الحديد، *شرح نهج البلاغه*، مجلد ۱، ص ۲۲۶، سطر ۸ و ۲۰؛ مسعودي، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ج ۲، ص ۳۴۶.

۹۶. حسين بن محمد بن حسن دياربكري، *تاريخ الخميس في احوال انفس نفيس*، ج ۲، ص ۲۶۶، سطر ۳ و ۲۳ و ص ۲۵۹، سطر ۵؛ ابن قتيبة، *الامامة و السياسة*، ج ۱، ص ۳۶؛ ابن عبدربه (م ۳۲۸ق)، *اخيار النساء في العقد الفريد*، ج ۴، ص ۲۷۰، سطر ۱۷؛ ابن ابى الحديد، *شرح نهج البلاغه*، مجلد ۱، ص ۲۲۶، سطر ۱۰؛ بلاذري، *انساب الاشراف*، ج ۵، ص ۲۶، سطر ۵ به بعد.

منابع

١. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، مصطفى البابي الحلبي و اخويه، مصر، مطبعة دارالكتب العربية الكبرى، المطبعة الميمنية، ١٣٧٨ق.
٢. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسير القرآن العظيم مسنداً عن رسول الله و الصحابة و التابعين، ج ٩، تحقيق: اسعد محمد الطيب، بيروت، المكتبة العصرية، ١٤١٩ق.
٣. ابن اثير، عز الدين علي بن محمد، الكامل في التاريخ، ج ١، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤١٤ق.
٤. —، اسد الغابة في معرفة الصحابة، بي جا، المكتبة الاسلامية، بي تا.
٥. ابن حجر عسقلاني، فتح الباري، ج ١، الطبعة الرابعة، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ق.
٦. ابن شاكر، محمد بن احمد، فوات الوفيات، بيروت، دارالكتب العلمية، ٢٠١١م/١٤٢١ق.
٧. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب، ج ٢، تحقيق: يوسف البقاعي، چاپ اول، [بي جا]، ذوی القربی، ١٤٢١ق.
٨. ابن عبدربه، احمد بن محمد، اخبار النساء في العقد الفريد، ج ٤، تحقيق: علي شيري، بيروت، دار احياء التراث العربي، [بي تا].
٩. ابن عساکر، تاريخ دمشق الكبير، ج ٤٥، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢١ق.
١٠. ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم رازی، الامامة و السياسة، ج ١، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، ١٩٦٩م/١٣٨٢ق.
١١. ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل، البداية و النهاية، ج ٧، تحقيق: مكتب تحقيق التراث، بيروت، لبنان، مؤسسة التاريخ العرب، بي تا.
١٢. ابن مردويه اصفهانی، احمد بن موسى، مناقب علي بن ابي طالب ؑ و ما انزل من القرآن في علي ؑ، جمع أورى: عبدالرزاق محمد حسين حرز الدين، قم، دارالحديث، ١٣٨٠ش
١٣. ابن مغازلي، ابوالحسن علي بن محمد، مناقب علي بن ابي طالب، الطبعة الاولى، طهران، المكتبة الاسلامية، ١٤٠٣ق.
١٤. ابوالفداء، تاريخ ابي الفداء، (چهار جلد در دو مجلد)، بي جا، بي تا، بي تا.

۱۵. اربلی، ابوالفتح، *كشف الغمة فی معرفة الائمة*، ۳ جلدی، ج ۱، مقدمه: میرزا ابوالحسین شعرانی، تصحیح: سید ابراهیم میانجی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۸۱ ق.
۱۶. ازدی نیسابوری، فضل بن شاذان، *الفضائل*، قم، منشورات رضی، افسست از چاپ نجف اشرف، چاپخانه حیدریه، ۱۳۸۱ ق.
۱۷. اصبهانی، حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، ج ۱، [بی جا]، مطبعة السعادة، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. باقلانی، *تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل*، بی جا، مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۹۹۳ م.
۱۹. بحرانی، سید هاشم موسوی توبلی، *غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام*، تحقیق سید علی عاشور، چ اول، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۲۰۰۱ م.
۲۰. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، تحقیق: الشیخ قاسم الشماعی الرفاعی، ج ۴ و ۹، الطبعة الاولى، لبنان، دار القلم، ۱۹۸۷ م.
۲۱. بطاش کبری زاده، احمد بن مصطفی، *مفتاح السعادة و مصباح السیادة فی موضوعات العلوم*، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
۲۲. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الاشراف*، ج ۵، بغداد، مکتبة المثنی، بی تا.
۲۳. ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی، *الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی*، ج ۵، تحقیق: الشیخ ابراهیم عطوه عوض، ج ۵، القاهرة، دار الحدیث، بی تا.
۲۴. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، ج ۵، قم، منشورات الشریف الرضی، بی تا.
۲۵. جوینی، ابراهیم بن محمد، *فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السطین و الائمة من ذریتهم*، تحقیق: محمد باقر محمودی، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسة محمودی، ۱۳۹۸ ق.
۲۶. حاکم نیسابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۳، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیة، [بی تا].

٢٧. حسكاني، عبيدالله بن عبدالله، *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في اهل البيت*، ج ١، الطبعة الاولى، طهران، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامي، مجمع إحياء الثقافة الاسلامية، ١٤١١ق
٢٨. حلبي، علي بن برهان الدين الشافعي، *السيرة الحلبيه*، ج ٢، بيروت، داراحياء التراث العربي، المكتبة الاسلامية.
٢٩. حمصي رازي، شيخ سيدالدين محمود، *المنتقد من التقليد*، ج ٢، بي جا، تحقيق: مؤسسة النشر الاسلامي، بي تا.
٣٠. خوارزمي، موفق بن احمد، *مناقب علي بن ابي طالب*، تحقيق: الشيخ مالك محمودي، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، [بي تا].
٣١. دياربكري، حسين بن محمد، *تاريخ الخميس في احوال انفس نفيس*، بيروت، دارصادر، [بي تا].
٣٢. ذهبي، محمد بن احمد بن عثمان، *سير اعلام النبلاء*، ج ١٤، تحقيق: عدة من الفضلاء، چاپ نهم، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
٣٣. سبجاني، جعفر، *فرهنگ عقايد و مذاهب اسلامي*، ج ١، [بي جا]، [بي نا]، [بي تا].
٣٤. سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر، *تاريخ الخلفاء*، تحقيق: الشيخ قاسم الشماعي، الشيخ محمد العثماني، الطبعة الاولى، بيروت، چاپ دارالقلم، ١٤٠٦ق.
٣٥. شافعي، ابن طلحة، *مطالب السؤل*، باشراف السيد عبدالعزيز الطباطبائي، چاپ اول، بيروت، مؤسسة البلاغ، ١٤١٩ق.
٣٦. شافعي كنجي، محمد بن يوسف، *كفاية الطالب في مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب*، النجف، مطبعة الغري، ١٣٥٦ق.
٣٧. شرف الدين موسوي، عبدالحسين، *المراجعات*، بيروت، منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، [بي تا].
٣٨. شريف مرتضى، ابو القاسم علي بن الحسين، *الشافعي في الامامة*، تحقيق: السيد عبدالزهراء الحسيني الخطيب، طهران، مؤسسة الصادق، ١٤٠٧ق.
٣٩. شهرستاني، عبدالكريم، *نهاية الاقدام في علم الكلام*، تصحيح: الفرد جيوم، [بي جا]، [بي نا]، [بي تا].
٤٠. صدوق، محمد بن علي بن بابويه، *الامالي*، الطبعة الاولى، قم، مؤسسة البعثة، [بي تا].

۴۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، تحقیق: الشیخ حسین الاعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.
۴۲. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، ج ۱، الطبعة الثانية، ایران، دارالاسوة، ۱۴۱۶ق.
۴۳. طبری، احمد بن عبدالله، *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، افست از نسخه دارالکتب المصرية و نسخه الخزانة التیموریة، القاهرة، مكتبة القدسی، ۱۳۵۶ق.
۴۴. طبری، احمد بن عبدالله، *الریاض النضرة فی مناقب العشرة*، ج ۲، تصحیح: سید محمد بدرالدین النعسانی الحلبي، الطبعة الاولى، مصر، [بی تا]، [بی تا].
۴۵. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوك*، ج ۳ و ۴، القاهرة، مطبعة الاستقامة، ۱۹۳۹م/۱۳۵۸ق.
۴۶. طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، مقدمه: الشیخ جلیل المیس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۴۷. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *تلخیص الشافی*، ج ۲، تعلیق: سید حسین بحر العلوم، چ اول، [بی جا]، مؤسسة انتشارات المحبین، [بی تا].
۴۸. طوسی، خواجه نصیرالدین، *تجرید الاعتقاد در کشف المراد*، تحقیق: حسن حسن زاده آملی، [بی جا]، [بی تا].
۴۹. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم حنفی، *ینایع المودة*، قم، مكتبة المحمدی، ۱۳۸۵ق.
۵۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ج ۲، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، الطبعة الرابعة، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۹۶۴م/۱۳۸۴ق.
۵۱. مسلم، *صحیح المسلم*، ج ۳، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۵۲. مفید، محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۱، تحقیق: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چ اول، قم، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۵۳. نسائی، احمد بن شعیب، *خصائص مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام*، تهران، انتشارات شریعت، افست از چاپ قاهره، مطبعة التقدم، [بی تا].

٥٤. نسفی، ابوالمعین میمون بن محمد، *تبصرة الادلة في اصول الدين*، ج ٢، تحقيق: ملود سلامة، الطبعة الاولى، دمشق، بی نا، ١٩٩٣ م.
٥٥. هندی، علاء الدین، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، تحقيق: الشيخ بكرى حيانى و الشيخ صفوة السفا، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ ق.
٥٦. هيثمى، نور الدين على بن ابي بكر، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، ج ٨، چاپ دوم، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٩٦٧ م.
٥٧. يعقوبى، احمد بن ابويعقوب بن جعفر، *تاريخ يعقوبى*، ج ٢، النجف، المكتبة المرتضوية، مطبعة الغرى، بی تا.